

## فردوسی و شعر او

-۲-

نکته دیگر آنکه استاد مینوی در صفحه ۳۸ کتاب خود اظهار نظر فرموده اند که «شهرت و آوازه محمود در این هنگام ۱ بلکه هم دو سال قبل از آن که فردوسی ۵۸ ساله بود بگوش او رسید». میتوان احتمال داد که مقصود ایشان سنه ۳۵۸ هجری قمری است که در آن وقت فردوسی مردی جوان (۲۹ یا ۳۳ ساله) بوده ۲ و شاید ما خدشان این بیت از «شاهنامه» باشد که فردوسی پس از آنکه از ۶۶ سالگی خود سخن رانده و گله از پیری و سستی میفرماید :

بدانکه که بسد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت

آیا نمیتوان ادعا نمود که اگر فردوسی در آن زمان ۵۸ ساله بود از «جوانی» سخن نمیراند و از اینرو شاید بتوان احتمال داد که مقصود او در این بیست سال ۳۵۸ هجری قمری است که در آن وقت فردوسی جوان بوده است (۲۹ یا ۳۳ ساله)

نگارنده این سطور داستان سراسر و داستان سرایان با خواب و خیال سروکار دارند. آیا نمیتوان احتمال داد که چون در موقع مقتول شدن دقیقی در سال ۳۶۸ که در آن وقت فردوسی مردی ۳۹ ساله و یا ۴۳ ساله بود با دقیقی (ولو تنها بوسیله مکاتبه باشد) آشنائی بهم رسانده بوده، و اشعار دقیقی را که بعدها در «شاهنامه» خود آورد بدست آورده بوده است. ۳ و هنگامی که دقیقی بخواب فردوسی میآید (چنانکه شرح آن در «شاهنامه آمده است) و مؤذنه آمدن محمود غزنوی را باو میدهد و از سال «هشتادوپنج» (یعنی ۳۸۵ هجری قمری) با او سخن میراند.

« از امروز تا سال هشتادوپنج نگاهدش گنج و نبالدش رنج »

اشاره بسالهایی است که آوازه فتوحات محمود غزنوی در خراسان پیچیده بود و منجر گردید به سلطنت وی در سال ۳۸۹. (استاد مینوی در صفحه ۳۸ «فردوسی و شعر او» میفرماید «این شهرت و آوازه محمود در این هنگام و بلکه هم دو سال قبل از آن که فردوسی ۵۸ ساله بود بگوش او رسید».

حالا کاری نداریم باینکه آیا واقعاً دقیقی بخواب فردوسی آمده یا نیامده است و آیا اساساً انسان کسی را که در زندگی ندیده است در خواب ممکن است ببیند یا نه. راقم این سطور که بسیار خواب می بیند عموماً یا اشخاصی را در خواب می بیند که در بیداری دیده است و یا اشخاصی بکلی مجهول که وجود خارجی ندارند و بخاطر ندارم کسی را در خواب دیده باشم که وجود خارجی داشته و یا دارد ولی من تنها اسم او را شنیده ولی شخصاً او را

۱ - یعنی در سال ۳۸۹ که محمود با استقلال به سلطنت رسید. ۳ - بتقدیر

آنکه واقعاً در سال ۳۲۵ یا ۳۲۹ تولد یافته باشد. ۳ - شاید از خود دقیقی باو رسیده بوده است.

ندیده بوده‌ام. شاید این کیفیت تنها اختصاص بمن داشته باشد و در این مورد باید بملمای علم خواب «اونی‌ریک» مراجعه نمود ولی همانقدر است که در «شاهنامه» میخوانیم<sup>۱</sup> که دقیقی شبی بخواب فردوسی آمده است و باو آواز داده است:

«که‌شاهی گزیدی بگیتی که بخت  
 «شهنشاه محمود گیرنده شهر  
 «از امروز تما سال هشتاد و پنج  
 «وز آن پس به چین اندر آرد سپاه  
 «در ضمن همین خواب دقیقی باز به فردوسی میگوید:

«بدین نامه ارچند بشتافتی  
 کنون هر چه جستی همه یافتی»

که معلوم میدارد که در آن موقع مدتی میگذشته است که فردوسی پیرداختن «شاهنامه» مشغول بوده است.

در هر صورت وقتی محمود غزنوی در سال ۳۸۹ سلطنت رسید چنانکه خود فردوسی اشاره فرموده است. بیست سالی بوده است (یا چنانکه استاد مینوی تصریح فرموده اند شانزده هفده سالی (س ۳۹) که با نظم «شاهنامه» سروکار داشته است و مردی بوده ۶۰ ساله یا ۶۴ ساله و در آن تاریخ بیست سالی سرگرم نظم شاهنامه بوده است و از اینرو معلوم میشود که «شاهنامه» را همچنانکه استاد مینوی اشاره فرموده اند در سن چهل یا چهل و چهار سالگی شروع نموده است که مصادف و مقارن میشود با وفات دقیقی (۳۶۸) و از این قرار شاید بتوان احتمال داد که فردوسی چون از وفات دقیقی آگاه گردید. (بصرافت طبع و یا به تشویق و دعوت دیگران) مصمم به نظم «شاهنامه» گردید. و بیست سالی سرگرم این کار بود تا صیت جهانگیری محمود غزنوی در آن صفحات پیچیده و دوباره اسباب دلگرمی او گردید ولی چنانکه مکرر در طی «شاهنامه» اشاره فرموده است کار خود را به کسی نشان نداده بود و یا به بزرگی تقدیم ننموده بود و باز شاید بتوان احتمال داد که در آن تاریخ «شاهنامه» بصورتی که امروز معروف است هنوز پایان نرسیده بود و فردوسی باز سالیان درازی در اتمام و اکمال او کوشید تا آنرا بتواند تمام و کمال (تا پایان سلطنت ساسانیان) به بزرگی و یا پادشاه و سلطانی عرضه بدارد. استاد مینوی معتقدند (صفحه ۳۷) که در سال ۳۸۴ اولین نسخه<sup>۲</sup> بالنسبه کامل «شاهنامه» با آخر رسیده بوده است و اظهار نظر فرموده اند که فردوسی، شاید میخواسته و امیدوار بوده است که فرمانروائی مقتدر و معرفت پسند و شعر شناس و جوانمردی باید تا این کتاب خویش را باو تقدیم کند... ولی در این موقع چنان شاه یا امیری در خراسان نبود و اوضاع آن سرزمین آشفته بود. معظم له در باره این آشفتهگی چنین نوشته:

«وزرا و دیوانیان مصلحت مملکت را فدای سود و جاه طلبی خود میکردند و سرکردگان را بزیان مقام پادشاه بجان یکدیگر میانداختند» (صفحه ۳۷).

نکته دیگر که شاید ذکرش خالی از فایده نباشد این است که استاد مینوی (در صفحه ۴۰) نوشته اند که فردوسی نسخه ای از شاهنامه در سال ۴۰۱ یا ۴۰۲ در چند مجلد به غزنین به نزد محمود سبکتکین فرستاد و افزوده اند که «خود او به غزنین نرفت و کتاب را نبرد».

۱ - «شاهنامه» چاپ مؤسسه خاور، طهران، سال ۱۳۱۱، جلد سوم، صفحه ۱۸۷  
 بدیختانه به نسخه های دیگری از شاهنامه دسترس ندارم.

حقیقت این است که این نظر یعنی نرفتن خود فردوسی با کتابش به غزنین قدسی بنظر بعید می‌آید و استاد مینوی هم مأخذی در تأیید این نظر ارائه نفرموده‌اند (یا برمن مجهول مانده است) ولی در هر صورت با آنکه خود ایشان نوشته‌اند که پدر فردوسی مرد محترم و آبرومند و نسبتاً متشخصی و آشنا باوضاع اداری و آئین مملکت داری و خود فردوسی هم با اهل دیوان سروکاری داشته و مرد سرشناسی بوده است (صفحه ۳۶) آیا بعید بنظر نمی‌رسد که فردوسی کنایی با آن همه اهمیت را (باز بگفته خود استاد مینوی در هفت دفتر یا دوازده دفتر و یا حتی بیست دفتر و هر دفتری حاوی ۲۵۰۰ بیت تا ۳۰۰۰ بیت) به پیشگاه سلطان مقتدر و عظیم الشان و متکبر و مغروری چون محمود که شعرای درباری مقامش را بمقام خدائی رسانده بودند و سرمست غرور (ونسبه جوانی) بود ۱ بفرستد و خود (ولو برای دریافت صلح و جایزه باشد) همراه شاهکار خود نرفته باشد. چیزی که هست استاد مینوی مرد تحقیق و دقت است و حرفی نمی‌زند که اساس استواری نداشته باشد و بهتر است گفته ایشان قاطع و حجت بدانیم.

باز نکته دیگر: استاد مینوی (صفحه ۳۲) در باره تعداد نسخه های «شاهنامه» چنین اظهار نظر فرموده‌اند:

«شاید در زمان فوت او [فردوسی] بیست‌سی نسخه‌ای از «شاهنامه» او در دست مردم بوده است».

باید دانست که در آن زمان کار نسخه برداری از چنان کتاب عظیمی با گران و شاید نادر بودن کاغذ و راه دور طوس نسبت به مراکز مهم دیگر خاک ایران کار آسانی نبوده است. بخصوص که خود فردوسی هم ظاهراً رغبتی نشان نمیداده است که اشخاص متفرقه پیش از آنکه کتابش را تقدیم پادشاه و یا امیر بزرگی کرده باشند از آن نسخه بردارند و درین باب اشارات صریح در «شاهنامه» موجود است که از آن جمله است:

«همی گفتم این نامه را چند گاه نهان بدزکیوان و خورشیدوماه»

(هر چند این گفته مربوط است بزمان قبل از سلطنت سلطان محمود) و در هر صورت میتوان قبول نمود که بقول استاد مینوی «کسانی از اهل شهر طوس که نام و شهرتی و با او [فردوسی] رفت و آمدی داشته‌اند و اهل شعر و کتاب و معرفت بوده‌اند شعرهای او را می‌شنیده و حتی از آنها برای خود نسخه بر میداشتند» (صفحه ۳۷).

آیا از تمام اشعار نسخه بر میداشته‌اند و یا تنها از قطعاتی که بیشتر مقبول طبع آنها واقع میگرددیده است این نیز محشی است که جواب دادن بان کار آسانی نیست و رویهمرفته باید بی‌دیریم که وقتی «شاهنامه» در غزنین وارد خزانه کتابخانه سلطنتی سلطان غزنوی گردید («شاهنامه» ای که لابد با خط ممتاز و درشت و شاید با تذهیب و کاغذ و جلد اعلی در مجلات متعدد فراهم آمده بود) هر کس نمیتوانست با آسانی بر آن دست بیاید و البته محتاج اجازه مخصوص و مقدمات دوردراز و تشریفاتی بود و چنین رخصتی تنها بنام شاهزادگان و امرای بزرگ و خلیفه بغداد و شاهان ممالک دیگر صادر میگردد و پس با این مقدمات میتوان

۱ - در تواریخ میخوانیم که محمود در پانزده سالگی در جنگه بین پدرش سبکتگین و چیبکال که در سال ۳۷۶ اتفاق افتاد شجاعت نشان داده است پس در موقعی که فردوسی «شاهنامه» را باو تقدیم داشت بایستی در حدود چهل سال داشته باشد.

احتمال داد که تا وقتی که فردوسی در حیات بود حتی مدتها و قرن‌ها پس از وفات او نسخه‌های کامل «شاهنامه» حتی از بیست و سی نسخه‌ای هم که استاد مینوی ذکر فرموده اند کمتر بوده است

### قسمت دوم

در کتاب بسیار گرانقدر و فرخی سیستانی،<sup>۱</sup> بقلم دانشمند مکرم آقای استاد دکتر غلامحسین یوسفی<sup>۲</sup> میخوانیم که اخیراً در اروپا «اپرای» فردوسی را ساخته‌اند که موضوع آن شرح زندگی فردوسی است و یک نفر شاعر آلمانی بنام هلموت پرسر<sup>۳</sup> آنرا برشته نظم کشیده و آهنگساز آلمانی والتر ساخرت<sup>۴</sup> آهنگ آنرا تنظیم کرده و اخیراً یعنی ۲۹ نوامبر ۱۹۶۰ در شهر ماینس<sup>۵</sup> بمعرض نمایش گذاشته شده است.

آقای استاد یوسفی در توصیف صحنه اول پرده دوم این «اپرا» در قصر سلطان محمود صحبت رانده‌اند. من بانگیزه فن داستانسرای دلم میخواهد ترسیم آن مجلس را بقلم یک نفر نویسنده و شاعری که نقاش و مجلس سزاهم باشد با آب و تاب هر چه تمامتر تماشا کنم. اگر واقعاً فردوسی در سال ۴۰۰ هجری «شاهنامه» را به سلطان محمود عرضه داشته باشد در آن تاریخ محمود که در سال ۳۵۷ هجری قمری تولد یافته بود مردی بود چهل و سه ساله در اوج قدرت و شهرت. قلمرو سلطنتش از عراق و بحر خزر تا رود گنگه و از دریای آرال و ماوراءالنهر تا اقیانوس هند و سند و صحرای را حیواناته امتداد داشت و حداکثر طول آن از شرق بغرب در حدود دوهزار میل و حداکثر عرض آن از شمال بجنوب قریب هزار و چهارصد میل بود و بعضی او را از لحاظ وسعت قلمرو حکومت و اهمیت نظامی در تاریخ اسلام بی نظیر شمرده‌اند<sup>۶</sup> و شکوه و تجمل دربار محمود غزنوی بواسطه ثروتها و غنایمی که بچنگ آورده بود خود داستانی مفصل است. نه تنها دربار و دستگاه پر جلال او بلکه ثروت و نعمت درباریان و اطرافیان و چیزهایی که با آنان از جمله شاعران می‌بخشیده است گواه روشنی برین موضوع است. آنچه از غنایم هند بسال ۴۰۰ هجری<sup>۷</sup> در معرض نمایش عموم گذاشت گوشه‌ای ازین ثروت بيشمار را نشان میدهد<sup>۸</sup>.

آنچه مورخین در باب ثروت محمود نوشته‌اند واقعاً حیرت‌انگیز است<sup>۹</sup>. نوشته‌اند که پس از مراجعت از یکی از لشکرکشیهای خود بهند تخت زرین و سیمین بر درکوشک [در غزنین] بنهاد و آن مال (غنایم جنگی) بصحرا بفرمود تا بریختند چنان که همه حشم

۱ - از انتشارات کتابفروشی باستان، مشهد، ۱۳۴۱، صفحه ۱۸۶/۷.

۲ - در همین اواخر جایزه بهترین کتاب سال ۱۳۳۶ (در ادبیات) باسئحقات هر چه تمامتر بکتاب «قابوس‌نامه» داده شد که باهتمام و تصیح همین دانشمند محقق انتشار یافته است (طهران، ۱۳۴۵، نمره ۲۶۴ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب). ۳ - Celmut Psser

۴ - Walter zachlzf. ۵ - Moinz (Mayence) شهر معروفی است در مغرب آلمان در سال چپ رودخانه رن و گوتنبرگ مخترع معروف فن چاپ در آنجا میزیسته است.

۶ - فرخی سیستانی، صفحات ۲۱۶ و ۲۱۷. ۷ - با احتمال قوی همان سالی که فردوسی شاهنامه را بسلطان محمود عرضه داشت. ۸ - فرخی سیستانی، صفحه ۲۱۷.

۹ - «فرخی سیستانی» صفحه ۲۵. تمام مطالب دیگر مقاله در باب ثروت محمود و غنایم او و شکوه دربارش بنقل از همین کتاب است.

و رعیت بدیدند و این اندر سنه اربعمانه بود و باز نوشته اند که «وفود اطراف و سفیران اقطار حاضر شدند و انگشت تعجب در دندان گرفتند و رسولان طغانخان ترک که حاضر بودند همگان اقرار کردند که این جنس در حوصله ظنون ننگنجد و خزانه قارون به عشر آن نرسد». تنها «غنایم سفر قنوج که امیر یمنین الدوله آورده بود بیست و اند بار هزار هزار درم و پنجاه و سه هزار برده و سیصد و پنجاه و اند فیل بود و باز نوشته اند که او «معابد هند را غارت کرد و جواهرات افسانه‌ای بدست آورد» و شاعر درباری عنصری در حق غنایم تنها یکی از لشکر کشیهای محمود به هندوستان گفته است:

«از آن غنیمت کاورد شهریار عجم  
 «ز رنگه و بوی همه خیره گشت دیده و مغز  
 کسی درست نداند جز ایزد داور»  
 ز بس طویللهٔ ۱ یا قوت و طبلهٔ عنبر»

و باز در بارهٔ جلال و شکوه دربار محمود نوشته اند که وقتی رسولان طغانخان و ایلک خان ۲ را بار داد «ترکان بیچاره را چون نظر پرهیبت مجلس سلطانی افتاد نزدیک بود که مرغ جان ایشان از قفس بدن پرواز کند». دربارهٔ خصوصیات دربار محمود در خلال کتابهای تاریخ میتوان اطلاعات نفیسی بدست آورد ۳. از آن جمله نوشته اند که در موقع مراجعت سلطان از سومنات یکی از شکوه داران ۴ ازدهائی بزرگه را بکشت، پوست آن بیرون کشیدند طول آن سی گز بود و عرض آن چهار گز. بیهقی نوشته است که «اگر کسی را این سخن قبول نیفتد بقلعهٔ غزنین رود و آن پوست را که از بر مثال شادروانی ۵ آویخته است ببیند». محمود مردی است جنگی و دلاور و هر چند مرد دانشمند و نکته‌سنج و عمیق دقیقی چون ابن خلدون «در بیان سہرت او جز مال دوستی و طلب آن از هر طریق که باشد عیبی

- ۱ - طویلله گویا در اینجا بمعنی رشته‌های دراز باشد . ۲ - از خوانین بزرگ ترکستان .
- ۳ - و همچنین در بارهٔ دربار پسرش سلطان مسعود که نوشته اند «تختی برای خود سفارش داده بود که سه سال بدان مشغول بودند و در صفت بزرگسرای نونهادند و هر کس که آنرا بدید پس از آن هر چه بدید وی را بچشم هیچ مینمود». خدا پدر استاد یوسفی را پیامرزد که در بارهٔ این ثروتها و تجملات نوشته: «نیز بدیهی است که این ثروت‌های سرشار همه از راه مشروع بدست نمیآمده و چه بسا ستم‌ها که برای گرد آوردن آنها صورت میگرفته است».
- ۴ - شکوه پرنده ایست شکاری از نوع باز .
- ۵ - ایرانشناس جلیل‌القدر فرانسوی استادین و نیست در یادنامه‌ای که بافتخار استاد ایرانشناس عالی‌مقام ماسه پچاپ رسانده است دربارهٔ کلمهٔ «شادروان» مقالهٔ بسیار آموزنده‌ای دارد و مینویسد که معنی درست این کلمه را چنانکه شاید و باید بدست نیاورده است و راقم این ستور گذشته از اشاره‌ای که در بالا در تاریخ بیهقی بدین کلمه رفته است در جاهای دیگری هم این کلمه را دیده است و خیال کرده بود که این کلمه با کلمات «چادر» و «چتر» شاید ارتباطی داشته باشد ولی معلوم شد که این تصور برطبق قواعد علم زبانشناسی بی‌اساس است و عجب آنکه این کلمه «زبان ترکی» و حتی در زبان بلغاری هنوز هم بامعانی مختلفی در استعمال باقی مانده است در صورتی که در خود ایران دیگر استعمال نمیشود (مگر در نقل از شعر و نوشته‌های قدیم) و رویهم‌رفته هنوز معنی صحیح آن برنگارنده نیز روشن نگردیده است که آیا پرده‌ای بوده و یا تجبر و تکیه گاهی و یا فرش‌ی که «پلکان در زیر پای پادشاهان

دیگر ندیده ، روی هم رفته اهل علم و دانش و ادب و دوک نیست و همان کسی است که درباره اش نوشته اند که « هفتاد و دو جراحت و زخم در طول جنگهای متعدد برداشته بود ، و خدا میداند که آیا زبان فارسی را بچه اندازه میدانست و زبان فارسی ادبی و مخصوصاً شعر فارسی را (آن هم اشعار فردوسی را که بگویند حتی المقدور سعی داشته کلمات عربی را کمتر استعمال نماید و تمایلی با استعمال کلمات فارسی و شاید گاهی تا اندازه ای غیر قاذبی برای مردم فارس زبان معمول داشته است) درست می فهمیده است یا نه . شعرا و ممتلقین درباره ی هم او ار معتقد ساخته اند که چشم گیتی مانند او را ندیده است و مادر پیر فلک چون او فرزندی نزا ندیده است و اسکندر و کلاوس و قیصر روم بقوزک پای او نمیرسند و صد چون رستم زه کمان او را نمیتوانند بکشند و در سرتاسر دنیا تا چه در گذشته و چه در آینده ثانی و نظیری نخواهد داشت . فرض کنیم که فردوسی پیر سالخورده هفتاد ساله که زحمت و مصائب زندگی و عسرت معاش طولانی او را ناتوان و منحنی ساخته و گوشش هم درست نمیشود و حتی سالیان دراز است که بقول خودش «بجز یاد تابوت» فکری در مخیله نمی پخته است .

نگیرم مگر یسار تابوت و تشت

چو برداشتم جام پنجاه و هشت

و چون به شصت سالگی رسید مینالیده است که :

برنج و بسختی بیستم میان ،

د مرا عمر بر شصت شد سالیان

و حسرت کسی را می خورده است که لقمه نانی میداشته و با آن همه سرافرازی و همت بلند باز میگفته که : « خنک آنکه دل شاد دارد بنوش ... دردم دارد و نقل و نان و نیند سر گوسفندی تواند برید ، و مینالد که :

چه داری به پیری مرا مستمند

د الا ای بر آورده چرخ بلند

پر از رنجم از برای تاریک تو ،

د وفا و خرد نیست نزدیک تو

چو پرورده بودی نیاز دنیا ،

د مرا کاش هرگز نپروردیا

ز هر دور رسیده بچانم شکست ،

د نه امید عقبی نه دنیا بدست

از سن شصت و سه سالگی گوشش نیز دیگر نمیشنود چنانکه خود فرموده است :

ز گیتی چرا جویم آئین و فر

د چو شصت و سه سالم شد گوش گری

دو سال پس از آن پسر جوانش را از دست داد و این مصیبت نیز کمرش را شکسته است .

دو گوش و دو پایش بقول خودش «آهو گرفته» است و چون به شصت و شش سالگی رسید

در وصف الحال خود فرمود :

د من از شصت و شش سست کشتم چومست

بجای عنانم عصا شد بدست و

ولابد از نیروی بنیائی او نیز مبعلی کاسته است و اطراف خود را درست نمی بیند و

بچانمیاورد . باقی دارد .

میگسترده اند و یا چیزی شبیه باین ، «دل و لغت نامه» ، ده خدا بطور تفصیل در معنی این کلمه سخن رفته است ( شماره مسلسل ۷۲ ) و اشعار بسیاری از شعرای بزرگ برسم مثال دیده میشود . راقم این سطور این بیت را هم در « منطق الطیر » عطار دیده که میتوان بر آن ابیات افزود :

د بود چل فرسنگی شادروان او ،

باد هم میبود در فرمان او ،

این بیت عطار در وصف بارگاه حضرت سلیمان است و شاید اگر به تورات و یا بتفاسیر

تورات و کتب مذهبی دیگر یهودیان مراجعه شود معنی روشن تر گردد .